



معیار حجیت در اصول فقه، در همه مسائل علم کلام و اخلاق کارایی ندارد

پدیدآورنده (ها) : علی اکبریان، حجت الاسلام والمسلمین حسنعلی

علوم اجتماعی :: نشریه علوم انسانی اسلامی صدرا :: تابستان ۱۳۹۴ - شماره ۱۴

صفحات : از ۱۴۷ تا ۱۵۱

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1744412>

تاریخ داندود : ۱۴۰۲/۰۸/۱۵

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- جایگاه ادراکات حقیقی و اعتباری در علم اصول فقه نزد علامه طباطبایی
- حجیت سیره تربیتی عقلا در فقه تربیتی
- نقشه راه فقه تمدنی و تدوین توضیح المسائل تمدنی
- مفهوم‌شناسی «اصل مثبت»
- مبانی قرآنی سرمشق پارادایم‌های رشد و تعالی
- ارزشیابی نتایج اجرای طرح دورکاری در سازمان جهاد کشاورزی استان فارس
- نقد و بررسی دو دیدگاه سیستمی و ساخت‌گرایی در طراحی آموزشی
- نگرش سیستمی به دین
- ظرفیت‌های حکمت متعالیه در تولید علوم انسانی اسلامی
- احکام اعتباریات از دیدگاه محقق اصفهانی
- جریان استصحاب در شبهات مفهومی
- روش‌شناسی علم کلام در بوته‌ی نقد

عناوین مشابه

- گذر ایدئالیسم یقینی از فلسفه یونان به اندیشه اسلامی؛ (بررسی تاثیر ایدئالیسم یقینی بر تعریف علم و حجیت خبر در فقه و کلام)
- شرح حال و مؤلفات و آراء خاصه ابوالمعالی جوینی در علم کلام، فقه و اصول الفقه
- شرح حال، آثار و آراء باقلانی در علم کلام و علم اصول فقه
- علم فقه و بایسته‌های آن در نسبت با علوم انسانی و مسائل امروز (تقریری از دروس خارج فقه حضرت آیت‌الله سید محمود هاشمی شاهرودی)
- بررسی اعتباری بودن علم اصول فقه و تغییر در موضوع آن بر مبنای نظریه اعتباریات علامه طباطبایی
- حجیت خبر واحد در مسائل اصول فقه
- بازپژوهی مبانی حجیت قطع و امارت در علم اصول
- قضیه حقیقیه و خارجییه و کاربرد آن در علم اصول فقه
- بررسی حجیت علم قاضی در فقه و حقوق ایران
- شیخ مرتضی انصاری (رحمة الله) مبتکر و پایه‌گذار اصولی تازه در علم فقه و اصول

معيار حجيت در اصول فقه، در همه مسائل علم کلام و اخلاق کارایی ندارد

گفتگو با حجت الاسلام و المسلمین حسنعلی علی اکبریان

حجت الاسلام و المسلمین حسنعلی علی اکبریان، مدیر گروه فلسفه فقه پژوهشکده فقه و حقوق پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی است. نگارش کتاب « معیارهای بازشناسی احکام ثابت و متغیر در روایات» و گردآوری کتاب «مجموعه گفتگوهای قاعده عدالت در فقه امامیه» و همچنین اجرای چندین پروژه تحقیقاتی در مسائل نوپدید «فلسفه فقهی و حقوقی»، باعث شد تا با ایشان در مورد امکان به کارگیری علم اصول فقه در اجتهادهای کلامی و اخلاقی گفتگو کنیم. ایشان تأکید داشت که معیار حجیت در علم فقه عبارت است از «تتمیم کشف» و «تنجیز و تعذیر»، این در حالی است که چنین معیارهایی در همه مسائل علم کلام و اخلاق کارایی ندارد، لذا علم اصول کلام و اخلاق حتماً در بخش‌هایی، متفاوت از علم اصول فقه خواهند بود.

علمیه بحث می‌کنید. در هر دو نگاه نتیجه متفاوتی حاصل خواهد شد. علم اخلاق و علم کلام در دوره‌های تاریخ حوزه‌های علمیه ما، علم مهمی بوده و جایگاه بزرگی داشته‌اند. البته باید پذیرفت که امروز علم فقه به عنوان علم اصلی حوزه شناخته می‌شود و کلام و اخلاق، یا حتی فلسفه و شاید هم تفسیر، از اهمیت کمتری نسبت به آن برخوردار است. اما بر فرض هم که سیطره فقه حوزه‌های علمیه را فرا گرفته باشد، به نظرم این مسئله ناشی از این نیست که ما علمی به اسم علم اصول داریم و در اخلاق یا کلام چنین علمی وجود ندارد. دلیل این سیطره، اهمیت علم فقه است و اینکه تمام رفتار بشر را تعیین تکلیف می‌کند و به آن جهت می‌دهد. علم فقه باید‌ها و نبایدها را معین

به نظر شما، دلیل سیطره فقه بر حوزه و عدم توجه کافی به سایر علوم اسلامی نظیر کلام و اخلاق، تدوین علمی به نام اصول فقه است که موجبات نظم بخشیدن به استدلالات فقهی را فراهم آورده است یا آنکه سیطره فقه، دلیل دیگری داشته و تدوین اصول فقه، معلول این سیطره است نه علت آن؟

ممکن است به نظر برسد دلیل سیطره فقه بر حوزه و عدم توجه به علومی مانند علم کلام و اخلاق تدوین علم اصول فقه است که موجب نظم بخشیدن به استدلالات فقهی شده است. ولی در واقع، اصل این مسئله قابل پذیرش نیست. یک وقت شما وضعیت امروز حوزه را نگاه می‌کنید. یک وقت نیز در خصوص تاریخ حوزه‌های



می‌کند تا انسان را از مسیر گمراهی و عقاب الهی دور کند. مسیر جهنم و بهشت را نشان می‌دهد. واجب و حرام دارد. این درجه از اهمیت باعث شده است که برای کشف او، اصول فقه تدوین بشود. یعنی اصول فقه به دلیل اهمیت فقه تدوین شده است. نه اینکه چون اصول فقه تدوین شد، فقه اهمیت پیدا کرد. در ابتدا علم فقه بود در حالی که از علم اصول خبری نبود. فقه به صورت روایی مطرح می‌شد، بعدها با جدا شدن برخی مسائل، علم اصول تدوین شد.

از حدود قرن هشت به بعد، شاهد توجه بیشتر فقها به دانش فقه و کمرنگ شدن دانش کلام و واگذاری آن به فلاسفه و عرفا در میان حوزویان هستیم. آیا دلیل این امر، تورم مسائل فقهی و نداشتن فرصت برای پیگیری مباحث کلامی است یا آنکه منشأ دیگری دارد؟

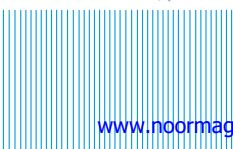
پاسخی که می‌دهم ربطی به قرن هشتم ندارد. بعد از نزدیک به دو قرن سیطره اخباری‌گری که عقل را در شناخت احکام شریعت معتبر نمی‌دانستند و نقل را تنها مدرک برای شناخت شریعت می‌شمردند، آن هم نقل روایی و نه نقل قرآنی، شاید بتوان چنین گفت که علوم عقلی لطمه دید. علم کلام هم علمی است که یکی از مهم‌ترین منابع آن عقل است. همچنین اگر بپذیریم اخلاق نیز می‌تواند فرادینی باشد و عقل هم در او مدرکیت معتناهی دارد، بنابراین هر دو متضرر شدند. این تأثیر منفی‌ای است که در آن دوران به علوم عقلی وارد شد. ولی نمی‌توان این امر را موجب تسلط فقه در حوزه‌ها و کمرنگ شدن علوم دیگر به خصوص علوم عقلی دانست. اما باید پذیرفت که قطعاً یکی از دلایل سیطره فقه، به وجود آمدن روزانه مسائل فقهی و نبودن روزآمدی در مسائل کلامی و اخلاقی است.

باید این توضیح را اضافه کرد که فضایل و رذایل اخلاقی که یکی از محورهای بحث اخلاق است، همچنین باید‌ها و نبایدهای اخلاقی که برخاسته از فطرت انسان است، در طول تاریخ ثابت باقی می‌مانند و امکان دارد تغییر اندکی نسبت به مصادیق آن پیدا شود. اما مسائل شرعی این‌گونه نیستند. احکام شرعی که فقه باید پاسخگوی آن باشد، روز به روز رو به تزاید است و هرچه دنیای ما گسترده‌تر و روابط پیچیده‌تر می‌شود، مسایل فقهی جدیدی به وجود می‌آید. برای همین، حجم مسائل

فقهی روز به روز بیشتر می‌شود، اما این‌گونه نیست که حجم مسائل اخلاقی روز به روز بیشتر شود. به همین دلیل، گسترده‌تر شدن فقه نسبت به گستره اخلاق یک امر طبیعی است و ناشی از ذات مسائل فقهی است و این یکی از دلایل اهمیت پیدا کردن بیشتر فقه نسبت به اخلاق است. البته من معتقدم اگر در اخلاق نیز بخواهیم مباحث فلسفه اخلاق را به مباحث اخلاقی گذشته خودمان اضافه کنیم که امروز توجه بیشتری در مقایسه مکتب اخلاقی اسلام با سایر مکاتب هست، و همچنین وقتی مباحث فلسفی اخلاق اسلامی با مباحث فلسفی اخلاق غیراسلامی مقایسه بشود، این مباحث امروز بسیار چالش برانگیز و نیازمند بحث و توسعه است. اما این‌ها بحث فلسفه اخلاق است. ذات مباحث اخلاقی این‌گونه نیست که درون خودش اقتضای توسعه مانند اقتضای توسعه فقه داشته باشد. به همین دلیل، فقه روز به روز گسترده‌تر می‌شود و اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

آیا اخلاق، به عنوان یک علم، دارای ماهیتی فرادینی و عقلانی است که تعمیم روش‌های اجتهادی اسلامی نیز تغییر خاصی در آن ایجاد نمی‌کند یا آنکه از مقوله حقوق بوده و با اعمال روش‌های اجتهادی اسلامی در آن، تغییر می‌یابد؟

علم اخلاق، هم حیثیت دینی دارد و هم حیثیت فرادینی؛ یعنی بشر می‌تواند درباره بعضی از مسائل اخلاقی بدون اینکه دین سخنی درباره آن گفته باشد، صحبت کند و قضاوت کند و حتی باید و نباید بگوید و این، مبتنی بر مبانی‌ای است که در اندیشه کلامی امامیه وجود دارد؛ یعنی حسن و قبح ذاتی و حسن و قبح عقلی. این از مبانی بسیار کارساز بحث اخلاق است و در فلسفه اخلاق دخالت پیدا می‌کند. به همین دلیل، این مسائل عقلی‌اند و مباحث عقلی فرادینی است. البته عقل هم جزو منابع دین محسوب می‌شود. از این حیث اخلاق با فقه تفاوتی ندارد؛ چون در فقه هم ما عقل داریم، گرچه من معتقدم عقلیات فقه نسبت به عقلیات اخلاق از کارایی کمتری برخوردار است؛ یعنی عقل در اخلاق کارایی بیشتری دارد. علاوه بر این، ما هم در اخلاق و هم در کلام، نقل‌های بسیاری داریم. برای همین اگر ما روش‌شناسی فهم الفاظ اخلاق را تدوین کنیم، قطعاً در اخلاق اسلامی تأثیر خواهد



حجم مسائل فقهی روز به روز بیشتر می‌شود، اما این‌گونه نیست که حجم مسائل اخلاقی روز به روز بیشتر شود. به همین دلیل، گسترده‌تر شدن فقه نسبت به گستره اخلاق یک امر طبیعی است و ناشی از ذات مسائل فقهی است و این یکی از دلایل اهمیت پیدا کردن بیشتر فقه نسبت به اخلاق است.

نمی‌بینیم. به همین دلیل زمانی که علمای اخلاق ما می‌خواهند کتاب اخلاقی بنویسند، حتی بر کتاب‌های اخلاق سنی تعلیقه می‌زنند. یعنی احیاء غزالی می‌شود مبنای بحث فیض کاشانی. یا حتی عرفای سنی و شیعه خیلی از هم متمایز نیست. برای همین می‌بینیم چنین تمایزی بین روایات اخلاقی وجود ندارد. چون بین دو علم اخلاق سنی و شیعه تنافی چندانی وجود ندارد.

داشت و این‌گونه نیست که اخلاق یک علم سکولار محض باشد. اینکه اخلاق حیثیت فرادینی دارد باعث نمی‌شود حیثیت تأثر از منابع دینی او از بین برود. هم عقل در اخلاق کارایی و دخالت دارد و هم نقل مؤثر است. به همین دلیل، می‌شود برای اخلاق، علمی به عنوان روش‌شناسی علم اخلاق تدوین کرد که مانند علم اصول فقه برای فقه باشد.

چرا حساسیتی که نسبت به تفریق بین مدارک اهل سنت و تشیع در عرصه فقه وجود دارد، در عرصه اخلاق و کلام وجود ندارد؟

تمایزی که در طول تاریخ بین مذاهب ایجاد شد، بعد از مباحث کلامی، بیشتر خودش را در ناحیه احکام نشان داد. من تمایز در کلام را کاملاً شفاف می‌دانم. یعنی همان تمایزی که بین روایات فقهی شیعه و سنی هست، در علم کلام نیز وجود دارد؛ چون همان نزاع‌هایی که در فقه بین شیعه و سنی وجود دارد، در کلام هم وجود دارد. برای همین آنجا هم روایات سنی و شیعه کاملاً از هم متمایزند، همان‌گونه که در فقه متمایزند. چون این دو علم از هم جدا شدند. یعنی کلام سنی و کلام شیعی از هم متمایز شد. همچنین فقه شیعی از فقه سنی متمایز شد. اما در ناحیه اخلاق چنین تمایزی



اما چون در کلام و فقه تمایز کاملاً شفافی بین کلام سنی و شیعه هست، می‌بینیم روایات‌شان کاملاً از هم متمایز شده‌اند و حساسیت روی این تمایز وجود دارد. اما اخلاق سنی و اخلاق شیعی از هم تمایز آنچنانی ندارند، لذا روایات‌شان هم متمایز نیست. گرچه مثلاً وقتی فیض کاشانی روایات سنی را در محجه البیضاء از کتاب غزالی ذکر می‌کند، روایات شیعی را هم در آن زمینه اضافه می‌کند. اما اضافه کردن روایات شیعی به روایات سنی در یک چالش دوگانه دیده نمی‌شود، بلکه بیشتر تأیید است و در نهایت، تفاوت‌های اندکی به چشم می‌خورد. برخلاف علم کلام که روایت‌ها کاملاً از هم متمایز و گاه متناقض‌اند و همچنین در فقه.

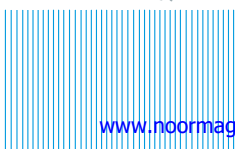
تفکیکی که امروز بین فقه، اخلاق و کلام در میان علماء دینی وجود دارد در زمان معصومین به چشم نمی‌خورد، بلکه ائمه و شاگردان‌شان، مردم را به سوی هر سه آن‌ها به صورت یکسان سوق می‌داده‌اند. دلیل این امر را چه می‌دانید؟

تفکیک بین فقه، اخلاق و کلام، به وسیله مسلمان‌ها ایجاد شده است. و اسلام آن را ایجاد نکرده باشد. یعنی با تأمل در قرآن متوجه می‌شویم که تعالیم اخلاقی از تعالیم شریعت یا از تعالیم عقیدتی متمایز نشده‌اند، بلکه در هم تنیده‌اند. در روایات نیز این‌گونه است. اما در بین مسلمانان چنین وضعیتی در طول تاریخ به وجود آمد و علم فقه از علم اخلاق متمایز شد و این دو از علم کلام متمایز شدند.

امکان دارد برخی بگویند که حدیث نبوی مشهور که می‌فرماید: «انما العلم ثلاثة آية محكمة او فريضة عادله، او سننه قائمه»، منشأ پیدایش این سه علم شده است. به این صورت که «آیه محكمة»، منشأ پیدایش علم کلام شده و «فريضة عادله»، منشأ پیدایش اخلاق شده و «سننه قائمه»، باعث پیدایش علم فقه شده است. اما من این نکته را به دو دلیل نمی‌پذیرم. یکی به این دلیل که تفاسیر مختلفی از این روایات شده است و همان‌گونه که فیض کاشانی چنین تفسیری از روایت دارد، محقق داماد برعکس آن تفسیر می‌کند. برخی نیز مثل ملا صالح مازندرانی «فريضة عادله» را به صورت دیگری معنا می‌کنند. اصلاً این سه قسم را به شکلی معنا می‌کنند که منطبق بر این سه علم نیستند. مثلاً می‌گویند منظور از «آیه محكمة» چیزهایی است که

منسوخ نشده، متشابه نیست، نیاز به تأویل ندارد و اختلافی نیست. چنین مسئله‌ای می‌تواند در عقاید، اخلاق و فقه باشد؛ یعنی در فقه هم تعلیماتی از اسلام وجود دارد که منسوخ نیستند، متشابه نیستند و نیاز به تأویل ندارند. برای همین اولاً در تفسیری که از این روایت شد و این سه فراز از روایت منطبق بر این سه علم شده اختلاف نظر است؛ ثانیاً هیچ منشأ تاریخی وجود ندارد که این سه فراز از روایت را منشأ پیدایش این سه علم بداند. این یک بحث جامعه‌شناختی علم است که ببینیم منشأ جدایی این سه علم چه بوده؟ آیا واقعاً این روایت بوده؟ آیا واقعاً اهل بیت علیهم‌السلام یا نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، یا قرآن منشأ پیدایش این سه علم بوده؟ یا این کاری است که مسلمان‌ها انجام دادند، یا ناشی از تعلیماتی است که قبل از اسلام بوده و مثلاً در حکمت ارسطویی یک چنین تفکیکی وجود داشته که باعث شده است در فرهنگ مسلمان‌ها هم چنین تفکیکی ایجاد شود. به هر حال، معتقدم این تفکیک در زمان اهل بیت وجود نداشته. اما معتقدم که اقتضات فقه، با اقتضات اخلاق متفاوت است. یعنی مثلاً فقه به مسائل نوعی و عام و غالبی نگاه می‌کند. برای همین یک حکم شرعی را که خداوند جعل می‌کند، امکان دارد آن مسئله در بعضی از مصادیق آن حکمت محقق نباشد. اما حکم براساس مصالح نوعی جعل شده است. علم فقه هم براساس همان نگاه، استنباط می‌کند. در حالی که در اخلاق این‌گونه نیست و اخلاق نسخه فردی دارد. گرچه مباحث کلی و کلان و قاعده‌ای هم وجود دارد، اما در تک تک مصادیق، مصالح خاص مصادیق هم ملاحظه می‌شود. به همین دلیل، نسخه اخلاق، نسخه فردی هم هست. در حالی که نسخه فقه نسخه فردی نیست.

سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که آیا اصول فقه فعلی می‌تواند بیان استنتاجات کلامی و اخلاقی را متکفل شود یا آنکه برای تعمیم روش اجتهادی به این علوم، نیازمند تدوین اصول مختص به هر کدام از آن دو خواهیم بود. در صورت دوم، کدام مباحث اصول فقه، حذف یا کم رنگ و کدام مباحث به آن اضافه و یا پررنگ خواهد شد؟ آنچه امروز به عنوان علم اصول فقه شناخته می‌شود، نمی‌تواند عیناً به عنوان علم اصول کلام یا علم اصول



آنچه امروز به عنوان علم اصول فقه شناخته می‌شود، نمی‌تواند عیناً به عنوان علم اصول کلام یا علم اصول اخلاق کارایی داشته باشد؛ چرا که بعضی از مبانی این علوم با هم متفاوت هستند. مثلاً معیار حجیت در فقه چیزی است که آن معیار در کلام وجود ندارد. ما در علم فقه به دنبال شناخت احکام شریعت هستیم که به رفتار بشر بستگی دارد. به همین دلیل، تنجیز و تعذیر در آن دخالت دارد. این که یک حکم، وظیفه عملی من است، تنجیز و تعذیر می‌آورد. اما در عقاید به دنبال کشف حقایق هستیم و در آنجا به علم نیاز داریم. برای همین، معیار حجیت نمی‌تواند تنجیز و تعذیر یا متمیم کشف باشد. متمیم و یا تنجیز و تعذیر که یکی از مبانی حجیت فقهی است، نمی‌تواند در علم کلام کارایی داشته باشد. در علم اخلاق نیز این‌گونه است؛ چون از فضایل و رذایل بحث می‌کند. باید و نبایدهای اخلاقی هم براساس همان فضایل و رذایل هستند. آنجا هم بحث تنجیزی و تعذیری در کار نیست. شاید بحث متمیم کشف هم در آنجا کارایی نداشته باشد. برای همین، معیار حجیت در اصول فقه با معیار حجیت در اخلاق و معیار حجیت در کلام انطباق ندارند و یکسان نیستند. لذا اصول فقه موجود نمی‌تواند در آن دو علم کارایی داشته باشد.

یعنی این کار زودتر به دست می‌آید. ولی اگر مدام علم جدیدی تدوین کنیم، باید تأثیرات آن را در دوره‌های آموزشی حوزه‌های علمی نیز بررسی کنیم. زیرا در این صورت، طلابی که باید دوره‌ای از تحصیلات را به عنوان دوره سطح بخوانند، با تکرارهایی که مشترک بین اصول فقه و اصول عقاید و اصول اخلاق است، مواجه خواهند بود. لذا باید بررسی کرد که این تکرارها به دوره‌های آموزشی، آسیبی می‌زند یا خیر؟

به همین دلیل، ایجاد علم جدید یا توسعه یک علم به گونه‌ای که اهداف آن علم جدید را تأمین کند، یک مصلحت‌اندیشی است که عالمان دینی باید آن را انجام دهند. به هر حال اصول فقه موجود ما با این مبانی حجیتی که در آن لحاظ شده است قابل اجرا در علم کلام و علم اخلاق نیست. مگر بعضی از مسائل خاص مثل مباحث صغروی الفاظ که به معیار حجیت کاری ندارد. یا مثل بخشی از مباحث مستقلات عقلیه؛ چون مبانی آن، کلامی است و با مبانی اخلاقی نیز سازگار است؛ چرا که مبتنی بر مبنای حسن و قبح عقلی است. این‌ها مباحث مشترکی هستند که در اصول فقه و سایر علوم نیز کاربرد دارند. بنابراین، بخشی از مباحثی که امروز در اصول فقه وجود دارد از مسائل کلامی محسوب می‌شود. ■

اگر بخواهیم در علم اصول توسعه‌ای دهیم تا در علم کلام و اخلاق کارایی پیدا کند، باید در مباحثی از علم اصول توسعه دهیم که این تفاوت ملاک حجیت در آن‌ها لحاظ شده باشد. این کار به دو نحو متصور است. یکی اینکه علم اصول فقه را توسعه دهیم و ابوابی در آن ایجاد کنیم که براساس مبنای حجیت کلامی و اخلاقی، مباحث اصولی را توسعه بدهد. کار دومی که می‌توانیم انجام دهیم این است که علم جدیدی برای کلام به عنوان اصول کلام و علم جدیدی هم برای اخلاق، به نام اصول اخلاق تدوین کنیم که مختص علم اخلاق و کلام باشد؛ بدون اینکه تغییری در اصول فقه بدهیم. این یک مصلحت‌اندیشی عالمانه است.

هر کدام از این دو کار امتیازاتی دارد. امتیازی که برای ایجاد دو علم جداگانه برای اصول کلام و اصول اخلاق وجود دارد اینکه در این روش، اصول فقه دستکاری نشده و با مسائل اصول اخلاق و کلام مختلط نمی‌گردد. اما امتیاز اینکه ما علم اصول فقه خودمان را توسعه دهیم و تغییرات و اضافاتی در علم اصول بدهیم تا بتواند در کلام و اخلاق تأثیر داشته باشد زودپایی است؛